

باغ رضوان

داستان عید رضوان برای کودکان



نویسنده: الحان رحیمی

مترجم:

امیلیا. ح

باغ رضوان

داستان عید رضوان برای کودکان

نویسنده: الحان رحیمی

تصویرگر: آلینا اونیچنکو

مترجم:

امیلیا. ح

تقدیم به

تمام مردم عالم کہ همه گیری راتاب می آورند

روزی روزگاری بلبلی در یک باغ زیبا که درختان و
گل‌های رنگارنگی داشت زندگی می‌کرد.
او عاشق پرواز از یک درخت به درختی دیگر بود
و با صدای زیبایش آواز می‌خواند...

من ساکن این گلشن
اسمش بُود آن رضوان
ای کاش که انسان‌ها
دانند شهیر است آن



روزی بلبل احساس کرد که چیزی در این باغ
تغییر کرده است. او شروع کرد به آوازخواندن
با صدای بلند و با هیجان در اطراف باغ پرواز کرد.
دوستانش در آواز و پرواز به او پیوستند.
بلبل درست حدس زده بود.
مهمان عزیزی به باغ وارد می شد...

من ساکن این گلشن
اسمش بُود آن رضوان
ای کاش که انسانها
دانند شهیر است آن



این مهمان حضرت بهاء‌الله بودند و از شهری به نام بغداد
به شهری بسیار دور به نام قسطنطنیه می‌رفتند.
ایشان در این باغ که درست کنار بغداد بود توقف کردند
تا دوستانشان بتوانند با ایشان خداحافظی کنند.
ایشان دوازده روز در چادری در این باغ ماندند.



حضرت بهاء‌الله در این باغ بسیار خوش حال بودند.
ایشان در میان درختان و گل‌ها قدم می‌زدند و
بلبلان بالای سر ایشان می‌خواندند.
بلبل ما هم در بین آنها بود...

من ساکن این گلشن
اسمش بُود آن رضوان
ای کاش که انسان‌ها
دانند شهیر است آن



هر صبح قبل از طلوع آفتاب باغبان‌ها گل‌های رز را
از چهار طرف باغ جمع می‌کردند.



بعد گل‌ها را کفِ چادری که حضرت بهاء‌الله حضور داشتند
خرمن می‌کردند. خرمن گل‌ها آن قدر بلند بود که
دوستانی که به زیارت حضرت بهاء‌الله و نوشیدن چای
می‌آمدند به سختی یکدیگر را می‌دیدند.



حضرت بهاء‌الله با دست مبارک به دوستانی که
از چادر می‌رفتند گل می‌دادند. آن‌ها گل‌ها را به
دوستانی می‌رساندند که نتوانسته بودند به زیارت بیایند.



بعضی شب‌ها هنگامی که احبا در خواب بودند حضرت بهاء‌الله در خیابان‌های باغ قدم می‌زدند. بلبل‌ها آن‌قدر بلند چهچه می‌زدند که صوت جمال مبارک به سختی شنیده می‌شد.

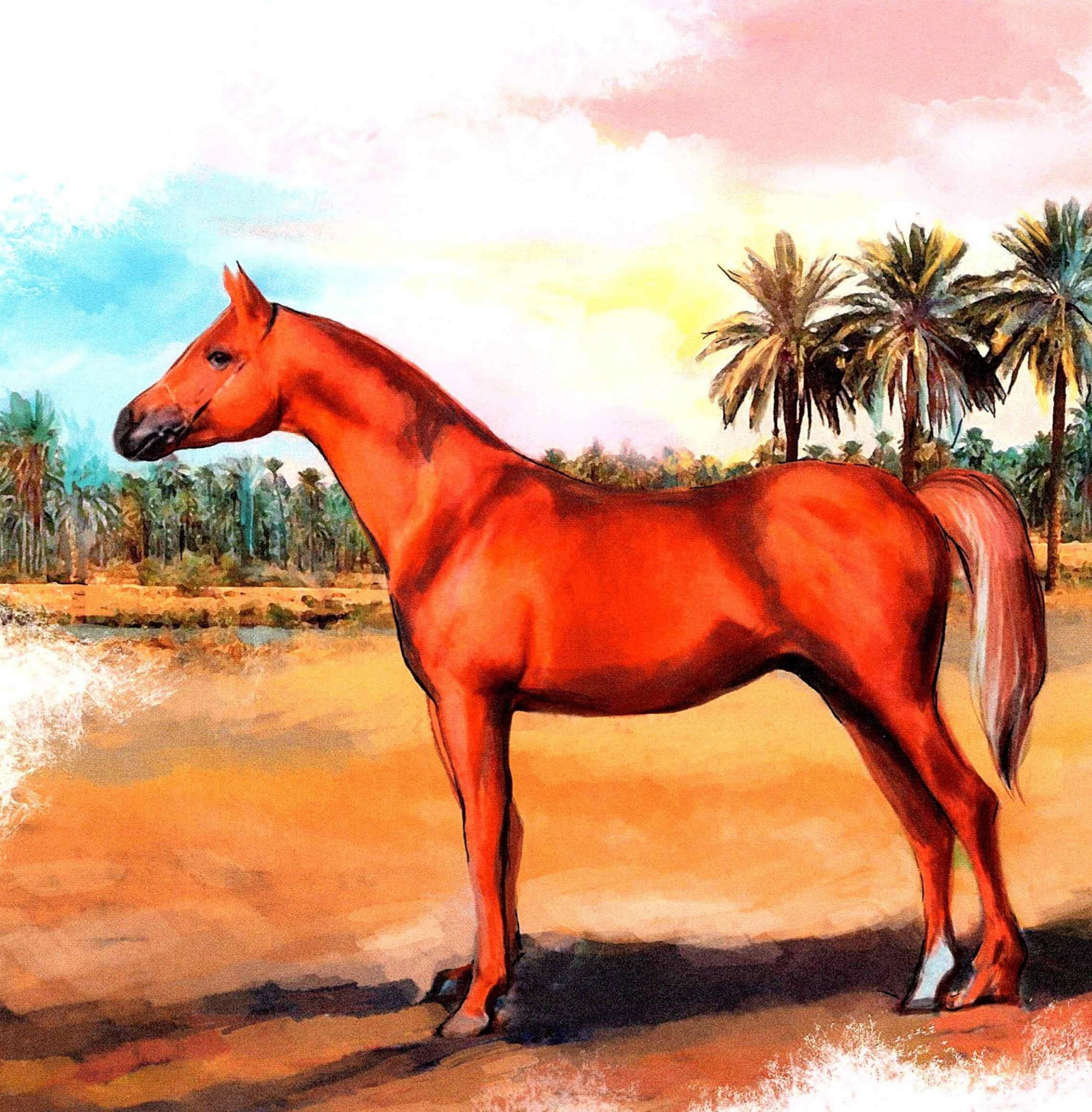
در همین روزها حضرت بهاء‌الله به اطرافیان اعلام کردند که مظهر الهی هستند. معنی‌اش این بود که ایشان پیام خاصی از طرف پروردگار آورده‌اند.



در روز نهم، خانواده‌ی حضرت بهاء‌الله هم به ایشان پیوستند
و برای آنها نیز چادرهایی در باغ رضوان برپا شد.



در روز دوازدهم حضرت بهاء‌الله و خانواده‌ی ایشان باغ را
ترک کردند. ایشان سوار بر اسب، سفر طولانی خود را
آغاز کردند.



بلبل قصه‌ی ما مثل دیگران ناراحت شد که حضرت بهاء‌الله
رفته‌اند؛ ولی بسیار خوشحال بود که افراد زیادی ایشان را
شناختند.

او باز هم به خواندن ادامه داد:

من ساکن این گلشن
اسمش بُود آن رضوان
ای کاش که انسان‌ها
دانند شهیر است آن



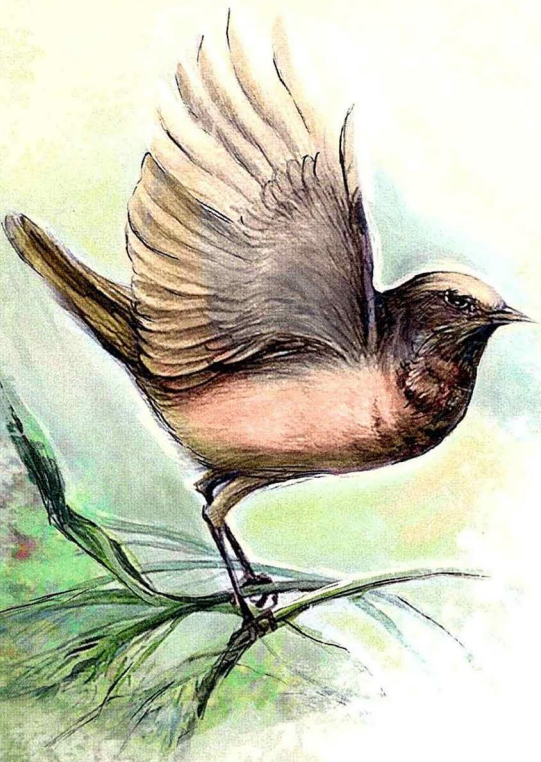
میلیونها نفر در سراسر دنیا این دوازده روز را
با نام عید رضوان جشن می‌گیرند.



منابع:

- نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلدا، ادیب طاهرزاده

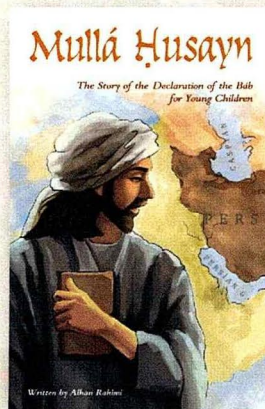
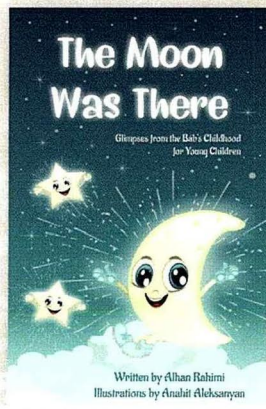
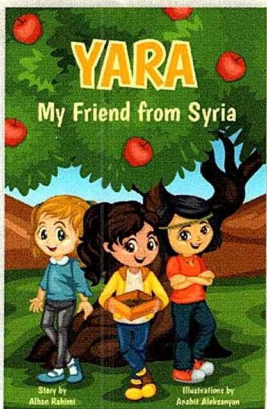
- کتاب ۴ روحی



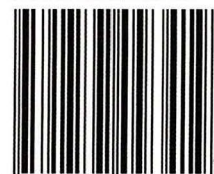
داستان زندگی یک بلبل در باغ رضوان
و دوازده روز شادی برفشی که امروزه
جشن می‌گیریم.

«من ساکن این گلشن
اسمش بُور آن رضوان
ای کاش که انسان‌ها
دانند شهیر است آن»

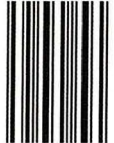
کتاب‌های دیگر همین نویسنده



ISBN 9781777093419



90000



9 781777 093419